شهروند
صفحه آخر
سه‌شنبه ۲۵ شهریور ۱۳۹۹
سال هشتم | شماره ۲۰۶۷
می‌توانید QRcode زیر را با گوشی اسکن کنید

صفحه روزانه طنز و کارتون
شماره هزار و صدو چهل و هشتم

شهرونگ

اینستاگرام شهرونگ: instagram.com/shahrvang1 | ایمیل شهرونگ: shahrvang1@gmail.com

پیر را گفتم: به ما شد عرصه تنگ | توی دنیای پر از اندوه و جنگ
جز شکیبایی چه باشد راهکار؟ | خنده کرد و داد پاسخ: «شهرونگ»

سنگ مفت، حرف مفت!

صدبار بنویس «اینها باعث اعتماد ما شده!»

شهرام شهیدی
طنزنویس

- این روزها بحث حذف خیلی داغ است. اول موضوع حذف تصویر دختران از روی جلد کتاب ریاضی سوم دبستان بود و بعد از آن هم شهربانو امانی، عضو شورای شهر تهران، از قول فرماندار این شهر اعلام کرد چون کسی مهندس بازرگان و اعظم طالقانی را نمی‌شناسد با نام‌گذاری خیابان d به نام آنها مخالف است. به نظرم بد نیست تا بحث اعتراض به حذف تصویر دختران از کتاب ریاضی داغ است یک کمپینی هم راه بیفتد که برخی مسئولان را بفرستند سر کلاس تاریخ بلکه حداقل تاریخ معاصر را بشناسند. ما فکر می‌کردیم مسئولان تاریخ بیست‌وهشتم مرداد ۳۲ را خوب بلد نیستند، بگو کار بیخ پیدا کرده و به دوران معاصر هم کشیده شده است.

- قبلا اگر کسی درس نمی‌خواند جریمه‌اش می‌کردند؛ مثلا می‌گفتند از روی یک جمله صدمرتبه رونویسی کند. حالا هم بد نیست به فرماندار تهران بگویند برای اینکه حافظه تاریخی‌اش تقویت شود بگویند از یک جمله مهم صدبار بنویسد. جمله‌اش چه باشد؟ م م م م... به نظرم این جمله را صدبار بنویسد. «رئیس دولت گفت مردم می‌دانند که در شرایط تحریم آب و برق‌شان قطع نمی‌شود؛ اینها باعث اعتماد آنها شده است!»

- غر نزنید که آن جمله چه ربطی به بازرگان یا تاریخ معاصر داشت. ستون خودمان است دل‌مان می‌خواهد توش حرف الکی بزنیم. بالاخره هر چی نباشد مسئول این ستون هستم یا نه. تاریخ معاصر هم نشان داده اینکه شما در یک جا صاحب مسئولیت شوی به شما این اجازه را می‌دهد که هر چه دلت خواست بگویی.

- البته بعضی وقت‌ها بعضی حرف‌ها باعث تبعات جبران‌ناپذیری می‌شود؛ مثلا امروز صبح من دیدم حال پدرم خیلی بد است و قلبش تیر می‌کشد. خیلی که پرس‌وجو کردم فهمیدم با همین حال خرابش قصد کرده فرار کند. از او پرسیدم پدرجان شما مگر بدهکار کسی هستی؟ گفت نه. پرسیدم: «خب چیزی شده که به ما نمی‌گویی؟» جواب داد نه. پرسیدم خب پس چرا می‌خواهی فرار کنی؟ پدرم پاسخ داد: «بعضی وقت‌ها فرارکردن شرط عقل است؛ مثلا اگر از آمدن سونامی خبر داری باید از ساحل فرار کنی. از او پرسیدم: «خب به نظر شما سونامی در راه است؟» پدرم پاسخ داد که قبلا شما روزنامه‌نگارها منبع خبری ما بودید اما انگار برعکس شده. انگار خبر نداری رئیس کمیسیون اقتصادی مجلس گفته «برنامه عملیاتی حمایت از بورس در دستور کار امروز نشست مجلس و دولت قرار گرفته» و این خبر یعنی به زودی سفره و جیب من کوچک‌تر می‌شود. پس اگر الان سر به بیابان نگذارم کی باید بگذارم؟

- بیایید ما هم از این دنیای سیاست فرار کنیم و برویم سراغ اخبار اقتصادی. مدیرکل روابط عمومی ایران‌ایر گفته ۱۲ فروند هواپیمای از رده خارج‌شده ایران‌ایر به مزایده گذاشته شده است. حالا به نظر شما خریداران احتمالی هواپیماهای از رده خارج چه کسانی هستند؟

ممکن است این هواپیماهای از رده خارج را مردم بخرند. چپ چپ نگاه نکنید. وقتی قرار است به‌زودی مردم نفت بخرند خب هواپیمای اختصاصی هم می‌خرند که بچه‌شان را با آن بفرستند مدرسه.

حدس دیگر ما هم این است که اختلاسگران این هواپیماها را بخرند تا با آن پر بکشند و بروند کانادا دنبال سهم من من کله گنده‌شان!

باز سیاسی شد؟ پس تا اوضاع قمر در عقرب نشده بروم. ▣

دلیل مخالفت فرمانداری تهران با نامگذاری خیابان d برای مهندس بازرگان و اعظم طالقانی: کسی آنها را نمی‌شناسد

تاریخ ایران خیلی شلوغ بود خلوتش کردیم

- نماینده مجلس: من هیچوقت نمی‌ذارم بچه‌ام وارد این خیابونا بشه!
- تاج: زیرساخت‌های حضور بازرگان و طالقانی در تاریخ ایران فراهم نشده هنوز!
- مسئول فضای مجازی: طرح تولید بازرگان و طالقانی ملی ارائه شد!
- بازرگان: اگه هنوزم به یاد می‌لایک کن!
- وزیر اقتصاد: اگه می‌شناسنشون تو بورس عرضه‌شون کنیم، هان؟!
- نماینده مجلس: اگه کسی شناختشون مجبوریم فیلترشون کنیم!
- وزارت آموزش و پرورش: شورای شهر صبح زود زنگ بزنه به مردم ببینه طالقانی رو می‌شناختن یا نه!
- شهرداری تهران: بندازید داخل طرح ترافیک که ما پول در بیاریم ازشون!
- فرماندار: من خودم صبح شنبه بازرگان رو شناختم!
- شورای شهر: همین اسم‌گذاری رو خوب بلدیم، از ما نگیرید ش!
- یک سازمان دولتی: یک قاچ از بازرگان وقف ماست!
- اپلیکیشن مسیریاب: بازرگانم فیلتر شده!

#بن_بست_بازرگان #اینارو_نباید_شناخت #شهرونگ

تماشاخانه

مهدی عزیزی
کارتونیست
mehdiaziziart@hotmail.com

عذر خواهی وزیر آموزش و پرورش در پی حذف دختران از جلد کتاب ریاضی

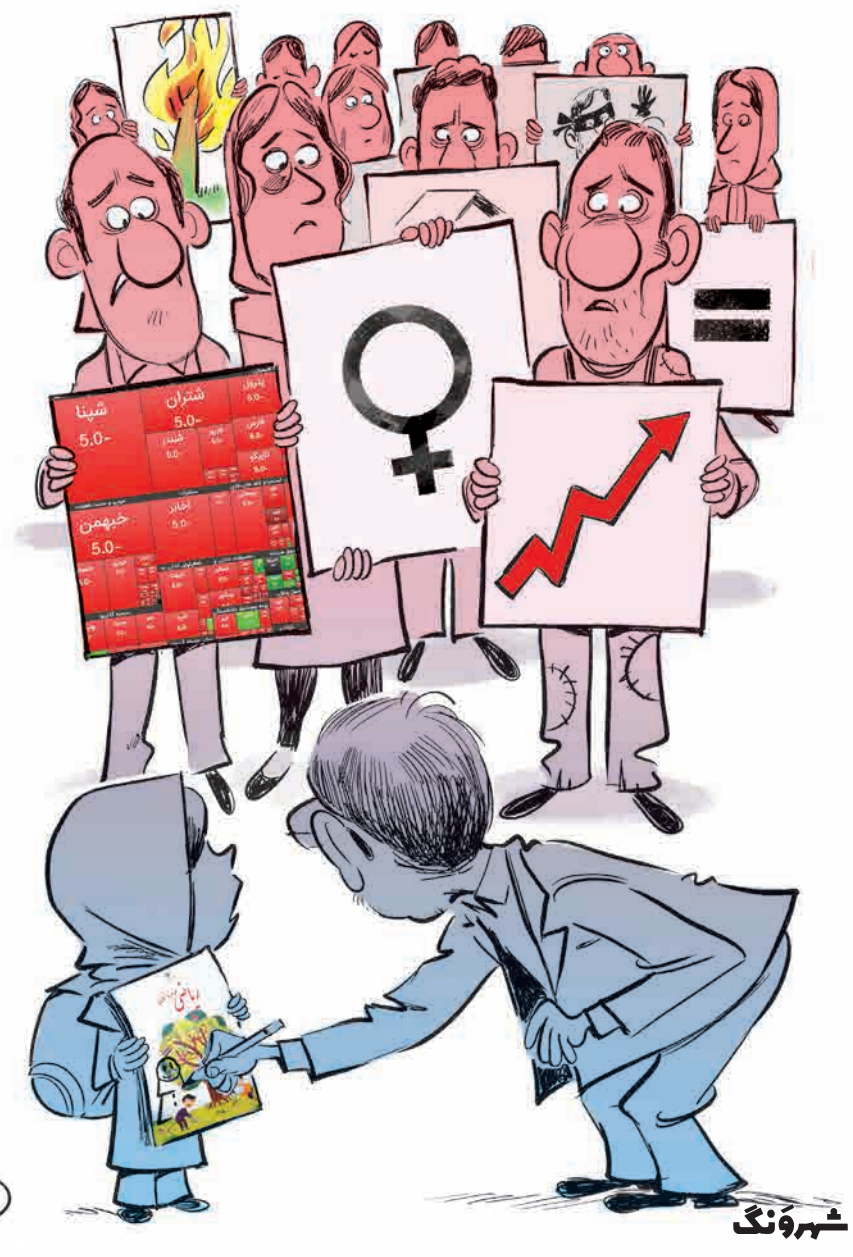

فلکه اول

امیرمسعود فلاح

در امتداد ناراحتی

ناراحت بودم. بابا برای اولین بار درزد، اما منتظر جوابم نماند و زود در را باز کرد و آمد تو. گفت «پسرم چرا ناراحتی؟ از فروش مودم که ناراحت نیستی؟» گفتم «نه.» گفت «از جمع کردن کولر بعد از نیمه شهریور چی؟» گفتم «نه.» گفت «از طرح جایگزینی چربی مفید با مضر؟» گفتم «این چه طرحیه دیگه؟» گفت «از این به بعد به جای مصرف کره که حاوی کلسترول بالا و چربی مضره، آووکادو، روغن زیتون، آجیل و ماهی‌های چرب باید استفاده کنیم.» گفتم «عه؟ یعنی الان برم آووکادو بخورم؟» با لبخند حکیمانه‌ای بر لب گفت «شما جَوونای روغن‌نباتی خورده چقدر عجولید. مث ما جوونای روغن حیوانی خورده صبور باشید.» ناگهان مامان در حالی که مثلا داشت دستگیره در را دستمال می‌کشید، در را باز کرد و گفت «جَوون؟ پس واسه همین موهاتو رنگ کردی! طرح جوان‌سازی در راستای کیه؟» بابا گفت «معلومه که در راستای شما خانومم.» مامان نفس راحتی کشید و در را بست. بابا ادامه داد «این طرح، تازه ارایه‌شده و ما جزو اولین عمل‌کنندگانشیم. ابتدا فاز سلبی اون با حذف کره از سبد خریدمون عملیاتی شده. بعد باید برای اجرای فاز ایجابیش مدل‌های مختلفی در نظر گرفته و طراحی بشه تا به اجرا برسه.» گفتم «بابا یعنی الان آووکادو که نداریم هیچ، کره هم دیگه نداریم.» با لبخندی حاکی از رضایت ضمن تکان دادن تایید آمیز سر گفت «بله پسرم. درست فهمیدی.» گفتم «نه پدر، من بابت اجرای این طرحم ناراحت نیستم.» گفت «آهان. بابت طرح شویش منصفانه نگرانی؟» گفتم «اون دیگه چیه بابا؟» سینه‌اش را صاف کرد و گفت «پسرم، نظر به افزایش بهای خودروهای تولید داخل، بهای مواد شوینده هم افزایش خواهد یافت.» گفتم «چه ربطی داره پدر من؟» گفت «پسرم شما جوونای این دوره‌زمونه انگار دوروبرتونو خوب نمی‌بینید.» مامان در حالی که هنوز داشت دستگیره در را دستمال می‌کشید، در را باز کرد و گفت «چیا رو باید تو دوروبرشون خوب ببینن؟» بابا گفت «معلومه، تا مجردن زحمات مادرشون و با متأهل‌شدن، زیبایی و زحمات همسرشون.» مامان نفس راحتی کشید و در را بست. بابا ادامه داد «می‌گفتم پسرم. در راستای طرح شویش منصفانه، سهمیه هر فرد خانوار از مواد شوینده مورد نیازش در ماه، به او تخصیص و تحویل داده خواهد شد. مثلا برای یک ماه شما یک‌چهارم صابون سبز گلنار و یک‌چهارم شامپوی آووکادوی سرمال اختصاص داده‌شده. حالا راضی و خوشحال شدی پسر گیمبیلی من؟» گفتم «آره پدر مرسی.» بابا با خنده‌های بلندِ ظفرمندانه در حالی که سرش را تکان می‌داد، گفت «از دست شما جوونا.» از اتاق رفت بیرون و من همچنان ناراحت بودم! ▣

شهر فرنگ

هومن مرتضوی ... کارتونیست

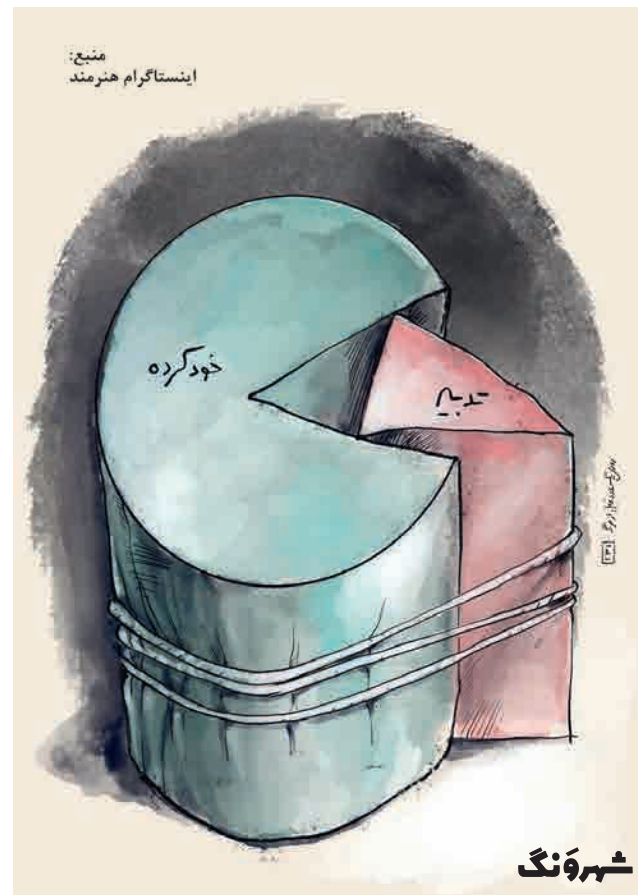

آزادراه

همسایه‌هایی که زیاد می‌دانند

آرزو درزی
طنزنویس

قدیم‌ها می‌گفتند همسایه باید از حال همسایه باخبر باشد. همسایه باید به همسایه کمک کند، هوایش را داشته باشد و صحبت‌هایی از این دست. آن‌قدر این موضوع همسایه را بزرگش کردند که کم‌کم کار به جاهای باریک کشید.

درست است که ما دیگر در آن خانه‌هایی زندگی نمی‌کنیم که دور تا دور حیاط‌شان اتاق بود و همه با هم زندگی می‌کردند، یا بچه‌هایمان کمتر در کوچه با هم بازی می‌کنند و تبادل اطلاعات از این طریق بین خانواده‌ها کمتر انجام می‌شود، یا کمتر از هم سیب‌زمینی و پیاز و گوجه‌فرنگی قرض می‌گیریم، اما از احوال هم باخبریم، خیلی هم باخبریم. خیلی بیشتر از تمام نسل‌های قبلی که ادعای صفا و صمیمیت‌شان می‌شود، آن‌هم به لطف برخی دوستان سازنده که در انتخاب و میزان استفاده از مصالح ساختمانی، آن‌قدر دقت به خرج داده‌اند که خدایی نکرده ضخامت دیوارها از چند میلی‌متر بیشتر نشود و جنس‌شان طوری باشد که حتما هم امواج صوتی را با بالاترین کیفیت به واحدهای اطراف منتقل کند.

با توجه به این شرایط، اگر از من بپرسید که همسایه طبقه بالایی‌مان چرا این روزها بیشتر در خانه می‌ماند و تا لنگ ظهر در خانه می‌ماند و نمی‌رود سرکار، بهتان می‌گویم که شریکش سرش کلاه گذاشته و مغازه را بالا کشیده. البته خودش هم زیادی ساده‌لوح بود. اصلا از لحن صحبت شریکش معلوم بود که یه ریگی به کفشش است، اما حالا از مسیر قانونی اقدام کرده. چند دقیقه پیش هم نتیجه دادگاه از طریق پیامک به او اعلام شد و خدا روشکر توانسته حقش را بگیرد. البته به خاطر شرایط کرونا اوضاع کاسبی مغازه هم خوب نیست، اما از آخر همین هفته قرار است دوباره با رعایت پروتکل‌ها مشغول به کار شود تا ببینیم خدا چه می‌خواهد.

ارتباطات ما با همسایه‌هایمان البته یک‌طرفه نیست. کاملا دوطرفه (یا بعضا چند طرفه) است. مثلا من اگر خودم، در اتاق خودم، زیر پتو چندبار پشت سرهم سرفه بکنم، آقا داود واحد بغلی که دستی در طب سنتی هم دارد، چندتا ضربه به دیوار می‌زند و می‌گوید: «چایی زنجبیل دم کن با لیمو و عسل روزی سه وعده بخور. از سرفه‌هات معلومه گلوت چرک داره، دیشبم تو خواب خر وپف می‌کردی».

یا مثلا اگر برای بقیه همسایه‌ها سوال پیش بیاید که آقا داود و همسرش چرا امروز صبح قیافه‌هایشان گرفته و عبوس بود، درحالی که تا دیشب خیلی خوشحال بودند، من سرم را می‌اندازم پایین و درحالی که لبخند رضایت‌بخش به لب دارم، می‌گویم: «مشکل‌شون قابل حله؛ نگران نباشین. خود آقا داود هم از طب سنتی سر در میاره، نمی‌ذاره اوضاع این‌جوری بمونه».

می‌بینید؟ ما هم همسایگی سرمان می‌شود و از حال هم باخبریم. تنها تفاوت‌مان با نسل قدیم این است که حالا دیگر این‌قدرها هم نمی‌خواستیم درجریان احوال هم قرار بگیریم. در حد همان سیب‌زمینی و پیاز را ترجیح می‌دادیم. راستش حتی گاهی بالش را روی سرمان می‌گذاریم و با خودمان آهنگ می‌خوانیم و صداهای بلند درمی‌آوریم که از حال همسایه‌مان باخبر نشویم. اما متأسفانه می‌شویم. همیشه می‌شویم. ▣